



توضیح اجمالی عناوین و فهرست فلسفه‌ی پیش‌دانشگاهی

(پیشنهادی)

فلسفه

دکتر رضا سلیمان حشمت
استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

ب) معارف عقلی اسلامی در دوره‌ی متقدم
۱. علم کلام

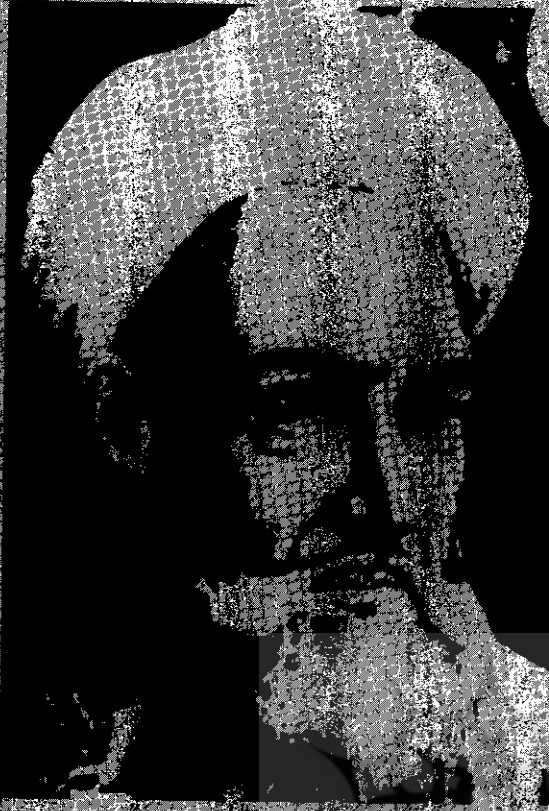
در میان مسلمانان پس از رحلت رسول اکرم (ص) در باب برخی موضوعات اختلاف پیش آمد. عده‌ای با رجوع به ظاهر احادیث نبوی، از بحث‌های عقلی در مورد مسائل اختلافی امتناع می‌کردند و دیگران را به همین امر فرامی‌خواندند. اینان را «اهل حدیث» می‌گویند. در مقابل، «اهل کلام» اعم از «معتزله» و اشاعره و امامیه و دیگر فرقه‌های کلامی، بحث عقلی در اصول عقاید دینی را جایز، بلکه لازم دانستند. برخی وجه تسمیه‌ی کلام را به اختلاف بر سر قدیم یا حادث بودن کلام خدا برمی‌گردانند و می‌گویند از این جاست که از باب تسمیه‌ی (نامیدن) کل به اسم «جزء مهم» این علم را علم کلام گفته‌اند. از اصول عقاید متکلمان معتزلی مذهب، وحدت ذات و صفات الهی، اختیار مطلق انسان در اعمال خویش، و حسن و قبح (نیک و بد) عقلی امور را می‌توان

فلسفه نحوه‌ی تفکری است که در آن افراد با پرسش از ماهیات اشیا می‌کوشند تا به مبادی امور رسوخ کنند. مبادی علوم، اعم از علوم طبیعت و علوم انسانی نیز در فلسفه مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. به تعبیر ملاصدرا در مقدمه‌ی «المبدأ و المعاد»، فلسفه سیر از «فطرت اول» یعنی زندگی عادی و هر روزه به «فطرت ثانی» یعنی طرح پرسش‌های بنیادین است.

بخش یکم: حکمت و فلسفه‌ی اسلامی

الف) مقدمه: نهضت ترجمه

مسلمانان با توجه به تعالیم اسلامی و قرآنی به علم‌آموزی و حکمت‌جویی اهتمام ورزیدند و از جمله به ترجمه‌ی مآثر فرهنگی یونان پرداختند و بزرگ‌ترین نهضت ترجمه را تا زمان خود پدید آوردند. در این انتقال «نسطوریان و حرانیان» یعنی برخی از غیرمسلمانان که در جهان اسلامی می‌زیستند، نقش واسطه را داشتند.



اشاره

در مقام قیاس و تمثيل و از باب مظهریت انسان برای صفات الهی عموماً و صفت ایجاد و ابتداء به طور خاص از گویند توضیح اجتهالی سرفصل‌ها به مثابه‌ی عین ثابت و لیلۃ القدر کتاب دومی است که تفصیل آن به تمام کتاب و ایجاد آن به‌کار می‌شود. اصطلاحاً اجتهال قبل از تفصیل است؛ چه ممکن است به صورت اجتهال بعد از تفصیل هم درآید به این معنی که در پایان هر فصل و درین همانطور که شیوه‌ی معمول اصحاب فن‌آوری آموزشی است به عنوان خلاصه‌ی درین در داخل تفصیل با معروف در ابتدا تکلیف شود و یا آنکه در ابتدای فصل و درین آورده شود. در هر حال هر چند این توضیح نیست به کتاب اجتهالی است اما خود بالنسبه به عنوان سرفصل‌ها تفصیل محسوب می‌شود. توضیح اجتهالی سرفصل‌های فلسفه‌ی سال سوم و پیش‌دانشگاهی فقط به عنوان پیشنهاد برای استفاده‌ی برنامه‌ریزان دوسم و پژوهشگران، مؤلفان و دبیران محترم تقدیم می‌شود امید است به فضل الهی و توفیقات ربانی مفید افتد.



ذکر کرد. در مقابل، اشاعره به غیریت ذات و صفات الهی، کسب در فعل آدمی و حسن و قبح وضعی و شرعی قائل اند. متکلمان امامیه از سوی دیگر، به احتراز از خلط میان مفهوم و مصداق در بحث از ذات و صفات الهی، نفی جبر و اختیار مطلق هر دو، و به نقش آگاهی بخش حکم شرع در عین مطابقت عقل و شرع معتقدند.

۲. حکمت مشاء

مبانی حکمت مشاء

حکمای مشاء گروهی از فلاسفه‌اند که در اصول و مبادی، خود را پیرو ارسطو می‌دانند. مشایبان مسلمان، ارسطو را معلم اول و فارابی را معلم ثانی نامیده‌اند. عنوان مشاء را به نام باغ لوکیون (مدرسه‌ی ارسطو) که محلی برای قدم‌زدن بوده است و به نحوه‌ی تدریس ارسطو به صورت بیان مطالب در حین راه رفتن (مشی)

مشاء حکمای مسلمانان فلسفه

منتسب کرده‌اند. به اعتقاد حکمای مشاء، عقل در دریافت حقایق، از وحی و هرگونه فرهنگ و زبان استقلال دارد و می‌تواند هرچند به دشواری، به تصورات تام (تعاریف اشیا) نایل آید و از بدیهیات با استدلال به تصدیقات یقینی و نظری مرور کند. بنابراین، فلسفه‌ی مشاء برخلاف کلام، ملتزم به وحی نیست؛ هرچند در سنت مشاء اسلامی، فلاسفه با تکیه بر قول به مطابقت عقل و نقل پس از طی «فرایند»^۱ استدلال و نیل به حقایق نظری از طریق استنتاج عقلی، به کتاب و سنت نیز استناد می‌کنند. کندی، فارابی، ابن سینا و پیروان وی از این زمره‌اند.

فارابی

ابونصر محمد فارابی در سال ۲۵۹ هجری قمری، حدود یک سال پیش از مرگ کندی، در فاراب ماوراءالنهر به دنیا آمد. پدر



«حکیم» هر دو با اتصال به «عقل فعال» حقایق کلی را باز می‌شناسند، اما زبان یکی بیشتر عقلی و استدلالی و زبان دیگری نظر به شأن هدایت عموم مردم بیشتر زبان خیال است.

فارابی در سیاست به مدینه‌ی فاضله در مقابل مدینه‌های غیرفاضله قائل است. رئیس مدینه‌ی فاضله، حکیمی است که در عین حال وی او را با تعابیر «امام» و صاحب ولایت معرفی می‌کند. پیامبران بزرگ واضع شریعت و در زمان خود امام نیز هستند. پس از آنان، دایره‌ی ولایت محدودتر می‌شود، یعنی ولایت با امامی است که شریعت نو نمی‌آورد.

ابن سینا

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، در سال ۳۷۰ قمری در «افشنه» نزدیک بخارا زاده شده و در ۴۲۸ هجری قمری در همدان درگذشت. مهم‌ترین آثار او عبارت‌اند از: «الشفاء»، «الاشارات و التنبیها»، «النجاه» در فلسفه و «القانون» در طب به عربی و «دانش‌نامه‌ی علائی» در فلسفه به زبان فارسی.

ابن سینا رأی برخی متلکمان را که موجود محسوس است، با طرح مفهوم «کلی طبیعی» رد می‌کند. «کلی طبیعی»، طبیعت شیء است و با آن که در میان یک نوع مشترک است، برخلاف «کلی منطقی» و «کلی عقلی» در خارج ضمن افراد خود. به طور جزئی نیز موجود است. در میان علوم، فلسفه‌ی اولی با «معقولات ثانیه»، یعنی «عوارض ذاتی وجود»، سروکار دارد و به «الهیات» منتهی می‌شود. متعلق‌الهیات در ذهن و خارج جدا از ماده است. متعلق‌های ریاضی هرچند در ذهن مستقل از ماده است، در خارج چنین نیست. از سوی دیگر، متعلق‌های طبیعیات چه در ذهن و چه در خارج همراه با ماده‌اند. جسم مرکب از ماده و صورت است. «ماده و صورت» علل «درونی» و «ماهوی‌اند» و «علل فاعلی» و «غایی» بیرونی وجودی‌اند. از عوارض بی‌واسطه‌ی وجود، «وجوب و امکان» است. ذوات ممکن، از آن جا که

وی از فرماندهان لشکر دربار سامانیان بود. در جوانی به بغداد رفت و نزد یوحنا بن حیلان و متی بن یونس و دیگران نحو، منطق، فلسفه، ریاضیات و موسیقی آموخت. سپس به حلب عزیمت کرد و مورد حمایت خاندان شیعی مذهب حمدانی، به ویژه سیف‌الدوله حمدانی قرار گرفت.

زندگی فارابی بسیار زاهدانه بوده است. وی در سال ۳۳۹ هجری قمری در ۸۰ سالگی در دمشق از دنیا رفت. فارابی را معلم ثانی و مؤسس فلسفه‌ی اسلامی گفته‌اند. مهم‌ترین آثار او عبارت‌اند از: «الجمع بین رأی الحکیمین»، «آراء اهل المدینه الفاضله»، «احصاء العلوم»، «فصوص الحکم»، «الموسیقی الکبیر» و «شرح‌هایی بر آثار ارسطو» که امروزه در دست نیست. فارابی در کتاب «الجمع» قائل است که به اقتضای وحدت عقل، آرای دو فیلسوف بزرگ دوران اوایل، یعنی افلاطون و ارسطو قابل جمع‌اند. تمایز میان وجود و ماهیت از ابداعات اوست که در پی آن، بعدها فلاسفه‌ی مسلمان به دو دسته‌ی قائلان به «اصالت ماهیت» و «اصالت وجود» تقسیم شده‌اند. «پیامبر» و

نسبت به وجود و عدم علی السویه اند، برای خروج از حالت استوا در وجود نیازمند ذات واجب اند. واجب الوجود فعلیت تام و هم از این روی واحد است.

ابن سینا در علم النفس معتقد است که «نفس نباتی» دارای قوه‌ی «نامیه» و «غاذیه» است. «نفس حیوانی» حس و حرکت دارد. «نفس ناطقه» که همان «عقل» است، دو قوه‌ی عالمه و عامله دارد. قوه‌ی عالمه ادراک معانی و صور کلی می‌کند. عقل دارای مراتب بالقوه، بالفعل، بالملکه، مستفاد و فعال است.

غزالی

غزالی طوسی (متوفی به ۵۰۵ ق) یکی از بانفوذترین چهره‌های عالم اسلام است که در کتاب «مقاصد الفلاسفه» که خود ترجمه‌ی آزادی از دانش نامه‌ی علائی است، آرای حکمای مسلمان را شرح می‌دهد و در «تهافت الفلاسفه» در ۲۰ مورد، به اختلاف میان اقوال آنان با عقاید دینی و اسلامی حکم داده و در سه فقره آنان را تکفیر کرده است که عبارت‌اند از: «حدوث زمانی عالم»، «علم خدا به جزئیات» و «معاد جسمانی».

ابن رشد اندلسی (متوفی به ۵۹۵ ق) در «تهافت التهافت» در مقام پاسخ به اشکالات غزالی برآمده است؛ گرچه به عنوان شارح ارسطو، بر ابن سینا و مواضع اختلاف او با ارسطو خرده گرفته است.

فخر رازی

فخر رازی (متوفی به ۶۰۶ ق)، از چهره‌های بزرگ و بحاث در عالم اسلام است که وی را به خاطر نکته‌سنجی و باریک‌اندیشی در اشکالاتش به اقوال فلاسفه «امام المشککین» خوانده‌اند؛ هرچند از سوی برخی متکلمان و مخالفان فلسفه نیز به فلسفه ورزی متهم شده است. گفته‌اند شرح او بر «اشارات» ابن سینا جرح بوده

است و نه شرح، درحالی که وی در برخی مواضع ابن سینا را بسیار ستوده است.

خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی به ۶۷۲ ق) شرح دیگری بر اشارات نوشته و به تشکیکات فخر رازی پاسخ گفته است.

۳. حکمت اشراق

مبانی حکمت اشراق

اهل کلام و فلسفه (مشاء) اصطلاحاً در طریق ظاهر حرکت می‌کنند، اما اگر آدمی به تهذیب نفس و تزکیه‌ی ضمیر و ریاضت روی آورد، موانع و حجاب‌های حق که ناشی از حب نفس و دنیاطلبی او هستند، کنار می‌روند و نور حقایق و معانی از عالم بالا بر دل او می‌تابد. این نحوه‌ی سلوک را اصطلاحاً «طریق باطن» گویند و حکمت اشراق به تعبیر شیخ شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق)، تحت تأثیر افلاطون و حکمای خسروانی است که با توجه به تعالیم اسلامی و حکمت نبوی خود را پیرو آن می‌داند. البته نکته‌ی مهم آن است که در حکمت اشراق، حقایق اشراقی را به زبان استدلال بیان می‌کنند تا آن را از ادعای صرف و عوام‌فریبی متمایز سازند.

شیخ اشراق

شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی، مشهور به «شیخ اشراق» در «سهرورد زنجان» به سال ۵۴۹ ق زاده شد. در مراغه و اصفهان تحصیل کرد و به روم و سپس به شام رفت و در حلب در ۲۹ شعبان ۵۸۷ ق در سن ۳۸ سالگی به حکم صلاح‌الدین ایوبی به قتل رسید. هم از این روی به شیخ مقتول (شیخ شهید) مشهور است. وی اثر اصلی خود را «حکمة الاشراق» نامیده است و در آن می‌کوشد تا به احیای «حکمت ایران باستان» قیام کند و آن را با «حکمت یونان»، به ویژه «افلاطون» و حکمت عارفان مسلمان،



از جوهره و خمیره‌ی واحد می‌داند.

به اعتقاد سهروردی، در رأس عالم نور، «نورالانوار» یا «ذات حق» قرار دارد و از وی به ترتیب انوار قاهره و اسفهدیه، یعنی عقول و نفوس کلی صادر می‌شوند. عقول کلی برخلاف نظر مشائین، محدود به ده نیستند و نیز انوار اسفهدیه (انوار اسپهبدی) یعنی نفوس فلکی، در مراتب طولی انوار قرار دارند. علاوه بر این، رشته‌ی عقول عرضی، یعنی «اریاب انواع» یا همان مثل نیز با فرشتگان زرتشتی منطبق می‌شوند. پس از این مراتب، افلاک و عناصر تحت قمر قرار می‌گیرند که نور در آن‌ها بسیار ضعیف است. میان این دو مرتبه‌ی معقول و محسوس، عالم مثال یا عالم خیال قرار دارد.

۴. عرفان نظری

طریقه‌ی باطن چنان‌که ملتزم به وحی باشد، طریق عرفا و صوفیه است و اگر در آن به استدلالی کردن کشف و شهودها و به کار بستن زبان متکلمان و فلاسفه مبادرت شود، آن را عرفان نظری گویند. به این ترتیب معارف عقلی اسلامی بر چهار قسم است:

۱. کلام

۲. فلسفه‌ی مشاء

۳. حکمت اشراق

۴. عرفان نظری

چنان‌که گذشت، از لحاظ ظاهر و باطن اقسام سوم و چهارم از اول و دوم متمایز می‌شوند و از حیث التزام به وحی، اول و چهارم از دوم و سوم.

محیی‌الدین ابن عربی مشهور به «شیخ اکبر»، مؤسس طریقت فکری عرفان نظری است. وی در «مرسیه» از شهرهای اندلس به سال ۵۶۰ هـ. ق متولد شد. در جوانی ابن رشد را ملاقات کرد و در عالم اسلام آن روزگار به سیاحت پرداخت و در ۶۳۸ ق در



شهر دمشق وفات یافت. پس از وی، پسر همسرش صدرالدین قونوی (متوفی ۶۷۲ق) مشهور به «شیخ کبیر» به ترویج آرای او همت گماشت.

ج) فلسفه در دوره‌ی متأخر ۱. حوزه‌های فلسفی ایران

در ایران، ابن سینا سلسله جنیان تعلیمات فلسفی است و شاگردان و پیروان وی، یکی پس از دیگری، به ویژه در اصفهان حوزه‌ی درسی دایر کردند. اما نخستین حوزه‌ی فلسفی ایران را باید شیراز دانست. قطب‌الدین شیرازی (متوفی ۷۱۰ق)، شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی و شارح حکمه الاشراف، شمس‌الدین خضری، جلال‌الدین دوانی، غیاث‌الدین دشتکی و صدرالدین دشتکی به این حوزه تعلق دارند.

در دوره‌ی صفویه، مرکز تعلیم و تحقیق فلسفی به اصفهان منتقل شد. میرداماد، میرفندرسکی، صدرالدین محمد شیرازی مشهور به «ملاصدرا» و ملاعبدالرزاق لاهیجی، از بزرگان و مؤسسان این حوزه‌اند که تا دوره‌ی قاجار این مرکزیت تداوم داشت. در دوره‌ی قاجار، ملاعلی نوری، استاد حاج ملاهادی سبزواری، شاگرد میرز خود ملاعبدالله زنوزی را به تهران فرستاد. در این دوره، با آن‌که ملاهادی سبزواری در سبزواری درس می‌گفت، اما ملاعبدالله زنوزی و پسرش آقا علی مدرس و دیگران به رواج حکمت متعالیه همت گماشتند. در حوزه‌ی تهران، میرزا ابوالحسن جلوه هم چنان طریق مشاء را اختیار کرده بود و افرادی نظیر محمدرضا قمشه‌ای و محمدعلی شاه‌آبادی (استاد امام خمینی (ره)) به تدریس عرفان نظری می‌پرداختند. هم‌چنین، شاه‌آبادی مدتی در قم سکنا گزید و محمدحسین طباطبایی تبریزی نیز در قم به تربیت شاگردانی نظیر استاد شهید مرتضی مطهری توفیق یافت.

۲. حکمت متعالیه ملاصدرا

در حوزه‌ی اصفهان، صدرالدین محمد شیرازی که او را «صدرالمتألهین» (صدر همه‌ی متألهان) نامیده‌اند، کوشید توافق تام میان عقل و نقل را در مباحث فلسفی نشان دهد و ایرادات غزالی را برطرف سازد. از این رو حکمتی را تأسیس کرد که در آن میان عقل و وحی و کشف یا برهان و قرآن و عرفان قائل به جمع‌اند. وی این حکمت را «متعالیه» خواند. برخی آرای وی عبارت‌اند از:
الف) وحدت تشکیکی وجود و اصالت وجود: با توجه به تمایز و غیریت وجود و ماهیت و اشتراک معنوی وجود، این پرسش مطرح می‌شود که: آیا وجود در حقیقت و نه صرفاً در مفهوم، واحد است یا کثیر؟ ملاصدرا وجود را واحد اما ذومراتب (مشکک) می‌داند. پرسش دیگر آن است که: آیا اصالت، یعنی منشأیت اثر با وجود است یا ماهیت؟ از آن‌جا که قول به اصالت هر دو باطل است، ملاصدرا برخلاف استاد خویش (میرداماد)، قائل به «اصالت وجود» است نه اصالت ماهیت.

ب) فقر ذاتی: همه‌ی ممکنات و از جمله ما آدمیان، نظر به ذات خود نیازمند و بلکه عین عدم و فقریم و وجود ما وابسته به وجود مستقلی است که غنی بالذات است. بالاترین مرتبه‌ی حکمت، همین معرفت به فقر ذاتی، یعنی فقر آگاهی و مرگ آگاهی است و از آن‌جا سرشوق به آن ذات کامل مطلق و فنای در او معلوم می‌شود که خود اساس بی‌نیازی حکیمان الهی است از هر آن‌چه غیر اوست.



خوارزمی و دیگران را از عربی به لاتین ترجمه کنند. هم چنین، دوباره به یونان و ترجمه‌ی آثار یونانیان همت گماشتند. یهودیان نیز در این نهضت انتقال و ترجمه مؤثر واقع شدند.

فلسفه‌ی مدرسی

با ترجمه‌ی آثار اسلامی و تأسیس دانشگاه‌ها در قرن سیزدهم میلادی، تحقیقات عقلی و فلسفی در مدارس دینی رونق یافت و فلسفه‌ی مدرسی^۲ را پدید آورد که به نوبه‌ی خود در قرون بعدی به نوزایش^۳ انجامید.

۲. نوزایش

در قرون پانزده و شانزده میلادی، اختلاف‌های اساسی فرهنگی و علمی در فلسفه و علوم، نهضت اصلاح دینی یا ظهور مذهب پروتستان، و برخی کشفیات و یافته‌های جدید، عرصه را برای قرون وسطا تنگ کرد. به ویژه در ایتالیا توجهی دیگر به یونان و افلاطون خالی از وجه دینی پیدا شد و در جهت‌های مختلف فکری، هنری و علمی تحولی ایجاد کرد. از این معنا که در آن، عالم قرون وسطا متزلزل گردید، نظر به اندیشه‌ی تجدید حیات فرهنگی و اجتماعی یونان باستان و ترجیح یونان بر قرون وسطا، به نوزایش (تولد دوباره) تعبیر شد.

۳. فرانسیس بیکن^۴

در انگلستان میان سال‌های ۱۵۶۱ تا ۱۶۲۷ به عنوان رجل سیاسی زیست و کتاب «احیاء العلوم الکبیر» و آثاری دیگر را به نگارش درآورد. در این آثار، وی از اهمیت «استقرا» در مقابل «قیاس صوری» سخن گفت و بر این نکته تأکید داشت که علوم طبیعت باید در رأس علوم مورد توجه قرار گیرد و پرسش از علت غایی را باید کنار نهاد و به جای آن در مورد چگونگی امور پژوهش کرد.

ج) حرکت جوهری: ارسطو قائل است که حرکت در سه مقوله‌ی «عرضی» از مقولات ده گانه، یعنی «این»، «کم» و «کیف» واقع می‌شود و این سینا «وضع» را نیز بر آن‌ها افزوده است. پیش از وی، تغییر در جوهر را تغییر دفعی (کون و فساد)، یعنی صورت جدید پذیرفتن شیء تلقی می‌کردند، اما وی حرکت در جوهر را ممکن و بلکه براساس وابستگی عرض به جوهر لازم می‌داند. البته این حرکت در عالم طبیعت و مادی اتفاق می‌افتد و ثبات موضوع و اصل «هو هویت» نیز براساس قول به لبس بعد از لبس مخدوش نمی‌شود.

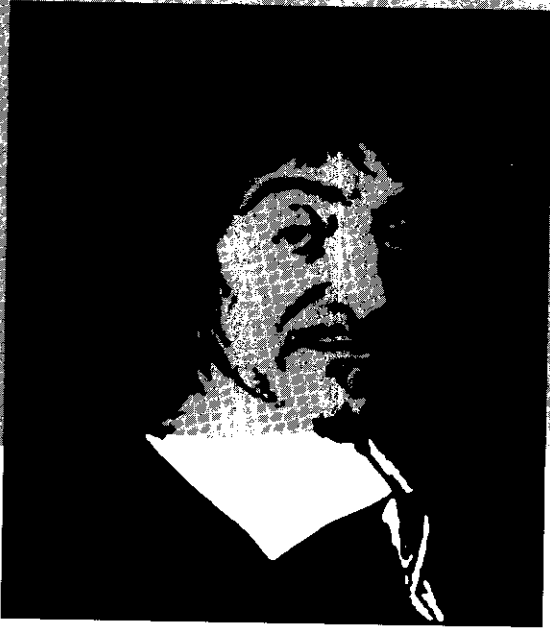
د) جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس: طبق عقیده‌ی ملاصدرا، حدوث نفس جسمانی است، اما نفس با توجه به وحدت تشکیکی وجود و حرکت جوهری در جهت استکمال، تجرد پیدا می‌کند و روحانی می‌شود. پس از مرگ، چه در عالم برزخ و چه در قیامت، نفس همراه با جسم برزخی و جسم معادی است، و از آن‌جا که اعمال ما هویت ما را تشکیل می‌دهد، در آن عوالم نیز این اعمال از ما جدا نیست. نفوس آلوده و تباه، در عذاب و نفوس پاک و مهذب، در راحتی و آسودگی می‌زیند.

بخش دوم: فلسفه‌های جدید و معاصر

۱. مقدمه

نهضت ترجمه‌ی لاتینی

در قرون وسطا، پس از غلبه‌ی مسیحیت و تعطیل آکادمی، برخی مخالف فلسفه بودند و برخی دیگر نیز که فلسفه را در خدمت الهیات مسیحی می‌گرفتند، قادر به تطبیق و موافق گرداندن این دو نبودند. پس از جنگ‌های صلیبی در قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی، غربیان در اسپانیا و سیسیل با آثار مسلمانان در فلسفه و علوم و فنون آشنایی یافتند و در جهت استفاده از تجارب فکری و فرهنگی آنان، بر آن شدند که آثار فارابی، ابن سینا، محمدبن زکریای رازی، غزالی، ابن رشد، ابن هیثم،



۴. رنه دکارت*

در ۱۵۹۶ در لاهه‌ی فرانسه به دنیا آمد. تعلیمات یسوعی کاتولیکی را در «لافلس» فراگرفت و به مرض ذات‌الریه در ۱۶۵۰ درگذشت. در همه‌ی علوم و باورهای زمانه تردید کرد. در محسوسات و حتی با به میان آوردن خواب و فرضیه‌ی «روح خبیث» در معقولات و حقایق ریاضی نیز شک کرد. نهایتاً بدین جا رسید که در هر چه شک جایز باشد، در خود شک کردن و فکر کردن جایز نیست. از این جا «من» به عنوان فکر و جوهر اندیشنده، نقطه اتکای دکارت در وصول به یقینات گردید. این عبارت او که: «می‌اندیشم پس هستم»^۷، اصل اساسی فلسفه‌ی جدید محسوب می‌شود. شک دکارت دستوری و لازمه‌ی روش اوست. یعنی پس از اثبات خود، دکارت به اثبات خدا به عنوان ذات کامل و رفع فرضیه‌ی «روح خبیث» مبادرت کرد و پس از آن به اثبات وجود عالم جسمانی پرداخت که «مقوم ذات» آن «امتداد» است.

که از نفس و جهان و خدا به عنوان ذوات معقول بحث می‌شود، چنین معرفتی دست‌رس ناپذیر است، هرچند سرشت و طبیعت آدمی چنان است که او را به اقتضای مباحث مابعدالطبیعی برمی‌انگیزد. پس از کانت نحله‌های فلسفی بسیاری پدید آمدند که از میان آنان، «ایده‌آلیسم آلمان» به ویژه «فلسفه‌ی هگل» و «مذهب اصالت امر تحصلی»^۸ قابل ذکرند. در دوره‌ی معاصر، فلسفه را به دو حوزه‌ی قاره‌ای^۹ و «انگلیسی-آمریکایی» یا «انگلساکسونی»^{۱۰} تقسیم می‌کنند که از اولی فلسفه‌های «قیام‌ظهوری»^{۱۱} و «پدیدارشناسی» و از دومی «فلسفه‌های تحلیلی» به ویژه «تحلیل زبانی» را می‌توان به عنوان نمونه‌های شاخص ذکر کرد.

۵. نظر اجمالی به سیر فلسفه در دوره‌ی جدید و معاصر

پس از دکارت، توجه پیروان وی (مالیرانش، اسپینوزا و لایب‌نیتز) به مشکل نسبت میان دو جوهر متمایز نفس و جسم معطوف شد. به این دسته از فلاسفه «خردانگار» گفتند. در مقابل اینان، «تجربی‌مذهبان» (لاک، بارکلی و هیوم) قائل شدند که همه‌ی معلومات ما ناشی از تجربه‌ی حسی و وجدانی است و هیچ امر عقلی، مستقل از تجربه در ذهن آدمی وجود ندارد.

پس آن‌گاه نوبت به کانت رسید (۱۸۰۴-۱۷۲۴) که نقطه‌ی عطف در فلسفه‌ی جدید غرب به شمار می‌رود. کانت فلسفه‌ی خویش را «نقادی» و «استعلایی» نام نهاد. به این معنا که قبل از بررسی امور مابعدالطبیعی، باید بررسییم که اساساً توانایی و حیثه‌ی معرفت عقل تا چه اندازه است. نتیجه‌ای که گرفت آن بود که در علوم طبیعت و ریاضیات، دانش معتبر یقینی، قابل حصول است. اما در مابعدالطبیعه

بی‌نوشت

1. process

۲. ملاصدرا از وی چنین یاد می‌کند: شیخ اتباع المشرقین، المحیی نوسوم الفرس فی قواعد النور و الظلمه.

3. Scholasticism

4. Renaissance

5. Francis Bacon

6. Rene Descartes

7. Cogito ergo sum

8. Positivism

9. Continental

10. Existence